

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال چهارم. شماره چهاردهم. زمستان ۱۳۹۱

صفحات: ۱۱۸-۱۰۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۲/۲۶- تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۸

«زنان عارفه» (در سده‌های نخستین اسلامی)

فربیا تاج‌میرعالی^۱

چکیده

در روایات و گزارش‌هایی که در چند تذکره‌ی انگشت شمار، به طور منظم و در متون عرفانی و تاریخی، به طور پراکنده در دست است می‌توان نشانه‌هایی از حضور زنان در تاریخ عرفان چهار سده‌ی نخستین اسلامی یافت. در این پژوهش به معرفی زنان عابد بصره در دو سده‌ی نخستین هجری که علم آنان منحصر به قرائت قرآن و حدیث بوده است، و سپس در سده‌های سوم و چهارم هجری حضور زنان عارفه‌ی خراسان که بی‌تردید موقعیت اجتماعی، سیاسی و علمی نیشابور از عوامل مهم حضور آنان در عرصه‌ی عرفان به شمار می‌آید پرداخته می‌شود. اکثر این زنان ریاضت را اساس ایمان می‌دانستند و اعتقاد داشتند که هرگاه نفس خویش را به وسیله‌ی ریاضت تزکیه کنند در عبادت آرامش خویش را می‌یابند. اهم زنان عارفه در این دوره می‌توان به شعوانه، رابعه، فاطمه نیشابوری و عایشه اشاره کرد. در دوره‌ی ای که رابعه عرفان را آغاز کرد خراسان مهد پرورش عرفان ایرانی گشت. و زنان خراسان بیش از همه نیشابوریان پای به این عرصه نهادند.

کلید واژگان: زنان، عارفه، رابعه، شعوانه، فاطمه نیشابوری.

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان، دانشجوی کارشناسی ارشد گروه عرفان اسلامی، دهقان، ایران. (نویسنده مسئول):

(fariba_tajmeralli@yahoo.com)

مقدمه

عرفان اسلامی در میان نگرش‌های متنوع و متفاوتی که در جوامع اسلامی نسبت به زن داشته، صاحب نقش و نظری مؤثر بوده. در این مقاله به زنان بی‌نام و نشانی که با تعالیم عرفانی در ارتباط بوده‌اند می‌پرداخته می‌شود. اگر چه در برابر خیل عظیم مردانی که در ساخت و گسترش فرهنگ اسلامی نقش داشته‌اند، شمار زنان بسیار اندک است، اشاره‌های پیدا و پنهان متون کهن فارسی و تألیفات عربی مورخین و عارفان ایرانی، به حضور زنان عالم و صوفی، در سراسر تاریخ فرهنگ ایران بعد از اسلام بسیار قابل تأمل است. در این مقاله به بررسی حضور زنان در عرصه‌ی عرفان چهار سده‌ی اول هجری و تاریخ پیدایش طریقت زنان عارف می‌پرداخته می‌شود. اشاراتی به نخستین زاهد، عارفه‌ی زن در بین‌النهرین و بررسی چند و چون حضور و آرای زنان عارفه خراسان و به خصوص نیشابور است. حضور مشایخ نام‌آوری چون بایزید بسطامی، حمدون قصار، و ابو حفص نیشابوری، خراسان را جایگاه تجلی بلندترین مفاهیم عرفانی و آرای فنیان ساخته بود و زنانی چون فاطمه نیشابوری، ام‌علی (همسر احمد خضروه) و هیطه ام فضل در سلک اهل طریقت و فتوت این دوران بودند.

عرفان و تصوف

عرفان مهمترین تبلور ساحت درونی وحی اسلامی که طی ۱۴ سده‌ی گذشته در سراسر جهان اسلامی، تجلیات بسیار مهمی داشته است اهمیت این حقیقت معنوی و هدف اصلی آن وصول به حق است عرفان در دامن وحی اسلامی و براساس شریعت محمدی برای بندگانی که در همین دنیا طالب رسیدن به معشوق الهی و کسب معرفت حق بوده‌اند راهی ایجاد کرده است که آن را «طریقت» نامیده‌اند. (موسوی بجنودی، ۱۳۸۷: ۳۹۶)

در طول سده‌ی اخیر جستجوی سرچشمه‌های تفکرات صوفیانه در اسلام موضوع بحث و تحقیق بسیار قرار گرفته‌اند و آرای گسترده و متفاوتی در این زمینه مطرح شده است. گروهی سرچشمه‌های تعالیم این مکتب را در آیین‌های ایران قبل از اسلام، چون آیین مهر و آیین زرتشت جستجو کرده‌اند و گروهی نیز آیین هندوان، آیین یهود، آیین بودا، رهانیت مسیحی، آیین مانی، حکمت یونانی، و آرای نوافلاطونیان را پایه‌ی اندیشه‌های صوفیانه و منشاء پیدایش تصوف قلمداد کرده‌اند اما مسلم این است که تصوف با وجود تأثیرپذیری فراوان از تعالیم و اندیشه‌های مکتب‌های غیر اسلامی، ریشه در قرآن و حدیث دارد (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۷۸).

در حقیقت در دوره‌ی آغازین تاریخ تصوف، که در قرن اولیه دوران اسلامی را شامل می‌شود، صوفیان را اعتقاد بر این بود که می‌توان رابطه‌ی با خداوند را از طریق عبادت بسیار و ریاضت و گرسنگی و محرومیت از لذایذ مادی برقرار کرد. حکایت‌های بسیاری از افراط در عبادت و زهد و خوف بی‌حد از خداوند در مورد این صوفیان در تذکره‌ها و متون صوفیه نقل شده است. حسن بصری معتقد است که «زهد در دنیا آن است که اهل او [دنیا] را دشمن داری و آنچه اندر اوست» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۷۸).

دوره‌ی دوم تصوف، دوره‌ی تحول از زهد و خوف به عشق و معرفت است. روی آوردن زاهد-

صوفیان نخستین به زهد افراطی، ریاضت، و بسیار گریستن که در آغاز ارتباط نزدیکی با حس خوف از خداوند داشت، به تدریج برای آنان وسیله‌ی تزکیه‌ی باطن شد و زمینه‌ای گشت بر این که روح استعداد بیشتری برای شناخت خداوند و محبت او و اتصال به او پیدا کند (نیکلسون^۱)، ترجمه شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۳).

عرفان و تصوف سیر و سلوکی عاشقانه به سوی حق است و به همین دلیل مایه‌ی اصلی آن عشق و حُب است و بدون این نیرو پرواز به سوی معبود امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل در روایات نیز آمده که دین و ایمان هم همین عشق است. امام صادق (ع) فرموده آیا ایمان و دین چیزی غیر از عشق و حُب است. از طرفی هر دین ظاهری دارد که احکام شریعت را شامل می‌شود و باطنی دارد که همان عرفان باشد. پس عرفان و تصوف سفر از ظاهر امور و هستی به سوی باطن و معنای آنهاست. به همین دلیل ارزشمندترین دستاوردهای بشری در حوزه‌ی معنویت به عرفان اختصاص دارد و عارف انسانی است که به معنویت دست یافته و در راه رسیدن به مقام انسان کامل گام بر می‌دارد. (افراسیاب پور، ۱۳۸۹: ۱۵)

زن و عرفان

با نگاهی به متون عرفانی و مروری بر تعالیم آنان، می‌توان دریافت که با وجود تأکید عرفان بر ارزش حضور انسان در هستی، و تلاش در نگرش به انسان و رای جنس و رنگ و نام و نسب، عرفان مکتبی است مردانه. در برابر هزاران عارف مرد تعداد زنان عارفه بسیار اندک است. در تذکره‌های آداب عرفانی فصلی به زنان اختصاص نیافته و ذکر چندانی از آنان نیست، تا آنجا که می‌توان گفت از آداب تشرف و سلوک گرفته تا خانقاه نشینی و خانقاه‌داری همه در جهانی مردانه پرداخته شده‌اند. گرچه عارفان در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود مدعی بوده‌اند که عرفان مکتبی است که از امروز و حصار و جنس و نام و رنگ فراتر می‌رود و تنها بر تقوا و معرفت ارزش می‌نهد و بنای جایگاه انسان را بر پایه‌ی رابطه‌ی او با نفس خویش و خدای خویش قرار می‌دهد، اما از اشارات متون عرفانی به زن به عنوان سدی در برابر سیر و سلوک مرد، می‌توان دریافت که زمینه‌ی ورود به این حیطه برای زنان چندان فر اهم و آسان نبوده است. زن در مراحل سیر و سلوک باید به صف رجال راه یابد و از جنسیت خود تهی شود. از دیدگاه مردان عارف، چون زنی راه معرفت حق را برگزید، خود در این راه مردی می‌گردد. با این تعریف، پیوستن به صف مردان مرحله‌ی گذار زن است به عارف، و آرای صوفیان در این زمینه مبین آن است که در اصول اعتقادی آنان زن بودن و عارف بودن در یک اقلیم نمی‌گنجد. در تعالیم عرفانی، سالک باید در طی طریق خود را از «جنس» نیز، همچون رنگ و نام و ننگ رهایی بخشد، اما اعتقاد کلی به ضعف و نقص زن ریشه‌دارتر از آن است که عارف بتواند به او به چشم یک موجود برابر بنگرند. حتی رابعه که در شناخت حق و الامقام است و مقبول الرجال، چون زن است «ضعیفه» خطاب می‌شود، وقتی ابراهیم ادهم به زیارت خانه‌ی کعبه رفت و آن را نیافت، هاتمی آواز داد که کعبه به استقبال ضعیفه‌ای شده است، و حتی زمانی که رابعه در تجربیات روحانی خویش به «تاج الرجال» رسیده است، او را «زنی

۱. Niklson

نه، مردی» می‌خوانند. کلمه‌ی «رجال» به معنی مردان بزرگ و عالم به خصوص اهل روایت و حدیث به کار رفته، و به همین اعتبار مردان و حتی زنانی را که به درجات رفیعی از علوم دینی می‌رسیده‌اند، به جرگه‌ی رجال در آمدگان می‌خوانند. در سخنان عارفان اشارات بسیاری به این اصل یافت می‌شود که جنسیت زن خطری است که عارف باید خویشتن را از آن در امان بدارد. از سخنان منسوب به بایزید بسطامی است که: «خواستم تا از حق در خواهم تا مؤونت زنان از من کفایت کند... حق آن کفایت کرد. تا پیش من چه زنی چه دیواری، هر دو یکی است». (طاهری، ۱۳۹۰: ۲۹ و ۳۰)

زنان عارفه

عرفان و تصوف بهترین پناهگاه زنان برای نجات از بی‌فرهنگی‌های گذشته بوده و مناسب‌ترین جایگاه برای بروز استعدادهای نهفته‌ی آنها به شمار آمده است. در این محیط زنان را به عنوان معشوق و محبوب با احترام پذیرفته‌اند و از همه‌ی حقوق انسانی در عصر خود، و برابر با مردان برخوردار نموده‌اند، به همین دلیل این همه عارفی که در میان زنان وجود داشته و در فرهنگ‌نامه‌ها ثبت گردیده است، بهترین شاهد بر صحت گفته‌های عارفان بوده، که آنها دارای زندگی زناشویی موفق گشته‌اند، و سرآمدترین فرزندان را تربیت کرده‌اند که بخش عمده‌ای از آنها زنان دانشمندان و ادیب و عارف و هنرمند بوده‌اند و این میوه‌های شیرین ثمره‌ی عشق عارفانه بوده است که می‌تواند انسان‌های امروز و آینده را نیز سرآمد نماید و فرد و خانواده و جامعه‌ای نمونه به وجود آورد. (افراسیاب پور، ۱۳۸۹: ۴۵)

در دهه‌های آخرین نخستین سده‌ی هجری نام و نشان زنانی وجود دارد که همزمان با حسن بصری و سفیان ثوری برای تقرب به خداوند به افراط در زهد روی آوردند. این زنان در روایات حدیث دست داشتند، زندگی خویش را وقف عبادت کرده بودند، و در تزکیه‌ی نفس برای گریستن و ریاضت ارزش بسیاری قائل بودند. یکی از این زنان عابد مُعَاذَه عدویه است که در نیمه‌ی دوم قرن اول هجری در بصره می‌زیست و حسن بصری از او روایت کرده است. شیوه‌ی او در ریاضت، گریستن و دریغ کردن خواب از نفس خود بود. سلمی در مورد ریاضت‌های او می‌نویسد که چهل سال به آسمان ننگریست و بیدار ماندن و عبادت در شب رسم زندگی او بود. هر گاه خواب بر او غلبه می‌کرد، به نفس خود نهیب می‌زد که خواب جاودان پس از مرگ پیش روست. از دیگر زنان زاهد بصره شبکه بصریه بود که در سرداب‌های خانه‌اش شاگردانش را طریق ریاضت و عبادت می‌آموخت. ریاضت را اساس ایمان می‌دانست و اعتقاد داشت که هر گاه انسان نفس خویش را به وسیله‌ی ریاضت تزکیه کند، در عبادت آرامش خویش را می‌یابد. (سلمی، ۱۹۹۳: ۳۶)

حفصه سیرین، خواهر محمد بن سیرین نیز از زنان عابد بصره بود که در تفسیر مقامی بلند داشت. یکی از علمای هم عصرش دانش او را ستوده و مقام او را برتر از حسن بصری و ابن سیرین شمرده است. (سلمی، ۱۹۹۳: ۵۱)

از دیگر زنان این دوره عفیره عابده است که با وجود اعتقاد به ریاضت و خوف، نشانه‌هایی از محبت در سخنانش یافت می‌شود. روش او در ریاضت گریستن بود و می‌گویند که از افراط در گریستن

کور شده بود. او محبوب بودن از خدا و کوری دل از فهم مراد او را برای متعبدان سخت تر از نابینایی می دانست و اعتقاد داشت که محبت موهبتی است که بایستی به بنده عطا شود چون دسترسی به آن در توان هر عابد و زاهدی نیست. در یکی از سخنان نقل شده از او آمده است: «به خدا سوگند آرزومندیم که خدا محبتش را نصیب من کند و در ازای آن همه‌ی اعضايم را بگیرد». (سلمی، ۱۹۹۳: ۳۹)

در آغاز دوره‌ی بعد که از دهه‌های آخرین سده‌ی دوم آغاز می‌شود، کم کم نام زنانی از خاندان‌های غیر عرب و موالی که در بیان تجارب روحانشان سنگ بنای دم زدن از محبت الهی را نهادند مطرح می‌شوند. یکی از آنان، رابعه عدویه، پایه‌گذار تحول عظیمی در ساختار تعالیم زاهدان این دوره گشت. رابعه عدویه راهم برخی از محققین تصوف از خاندان‌های اسیر و بردگانی دانسته‌اند که اعراب در دوران جهانگشایی با خود به سرزمین‌های مقرر حکومت اسلامی بردند. تعالیم و آرای رابعه را می‌توان پلی بین دو دوره‌ی نخستین تصوف به شمار آورد، چرا که او از یک سو به تعالیم زهد و ریاضت و خوف زاهدان پیش از خود وصل است و از سوی دیگر سر سلسله‌ی صوفیانی است که در دوره‌ی دوم تاریخ تصوف پا را از حیطه‌ی زهد افراطی و خوف از خدا بیرون نهادند و به رابطه‌ی انسان و خدا به گونه‌ای دیگر نگریستند. با این که در تمام متون عرفانی، رابعه را نخستین عارفه‌ی تاریخ عرفان دانسته‌اند که از «حب الهی» دم زده است، اما براساس گزارش‌های سلمی در تذکره‌ی زنان عارفه، قبل از وی نیز زنی ایرانی به نام شعوانه که در اُبله می‌زیست و زاهدان و عابدان و ارباب قلوب در محضر او حضور می‌یافتند و از دوستی خداوند سخن گفته است، یاد می‌شود (طاهری، ۱۳۹۰: ۳۷). سخنان باقی مانده از شعوانه نشانه‌ی آن است که در رابطه‌ی خالق و مخلوق به وجود محبت اعتقاد داشت، که این خود نفی تعالیم زاهدان این دوره در مورد «خوف از خداوند» است. او نیز به رسم دیگر زاهدان عصر، زندگی خود را وقف زهد و عبادت کرده بود، در پرهیزگاری می‌کوشید و گریه را وسیله‌ی تقرب به خدا به شمار می‌آورد. (طاهری، ۱۳۹۰: ۳۹) از زندگی رابعه عدویه گزارش دقیق و مستندی در دست نیست. در روایات به جا مانده از زندگی او بُعد زمان و مکان شکسته و سرگذشت او اسطوره‌ی حضور زن در تاریخ عرفان گشته است. بی‌اعتنایی رابعه نسبت به خانه‌ی کعبه بدان جهت است که او در آغاز جنبه‌ی مادی کعبه را از جنبه‌ی معنوی آن جدا کرده بود و برای معنای کعبه اهمیت قائل بود نه برای صورت آن، اما نهایتاً تمام معانی آن برایش از بین رفت تا آنجا که هیچ معنایی برای کعبه نمی‌دید. در هر صورت این عقیده نه سابقه‌ای در افکار رایج محیط و دوران رابعه داشت و نه در آن زمان انعکاسی پیدا کرد، و تنها در دوره‌ی بعد بود که بی‌اعتنایی به کعبه در تعالیم حلاج نقش مهمی یافت و «از روشن‌ترین علل تکفیر و سپس به دار کشیدن او» گشت. (بدوی، ۱۳۶۷: ۴۷)

گرچه در طول تاریخ عرفان اشعار و سخنان رابعه در مورد محبت الهی مورد تفسیر بسیاری از عارفان بوده، و بر یکی از اشعار معروف او که در آن به دو گونه محبت اشاره رفته است، عارفانی به نام چون ابوبکر کلابادی و ابوطالب مکی و ابوحامد غزالی شرح و تفسیر نوشته‌اند، اما هیچ یک از صوفیان اشاره‌ای به زندگی او نکرده‌اند و مفصل‌ترین روایت از زندگی او همان است که عطار در تذکره‌ی الاولیاء آورده است. به روایت عطار، رابعه در خانواده‌ای به دنیا آمد که از فقر پلاسی برای پوشاندن

نوزاد نداشتند و در جوانی هم به بردگی گرفته شد. روایات ضد و نقیضی که از به بردگی گرفتن، و زندگی زاهدانه و ریاضت‌های او به جا مانده است، گرچه می‌تواند نشانه‌ی نشیب و فرازهای زندگی یک زن باشد، اما به آمیخته‌ای از افسانه و روایت می‌ماند که ترسیم خطوطی مشخص از زندگی او را دشوار می‌سازد، مخصوصاً که روایت‌های نقل شده از حسن بصری را در مورد او به دلیل اختلاف زمانی دوران زندگی این دو صوفی نمی‌توان معتبر شمرد. در آثار عطار از رابعه چهره‌ی عارفی ترسیم شده است که چارچوب زهد را برای تجربه‌های روحانی انسان تنگ می‌داند و به این اعتبار می‌توان او را سر سلسله‌ی عارفانی چون ابوالحسین نوری، حسین بن منصور حلاج، ابوالحسن خرقانی، عین القضاة همدانی، و احمد غزالی دانست. سخنان و اشعار رابعه از طرق روایت‌های عارفان ماندگار شد و در تعالیمشان جایگاه خاصی یافت. آنچه رابعه را از زاهد-عارفان هم عصرش متمایز می‌کند و او را در نقطه‌ی تحویل زهد به عرفان صاحب جایگاه می‌سازد، فرارفتن از حصارهای تعالیم شرع است. او بیم و امید دوزخ و بهشت را در پرستش حق پشت سر نهاده بود و از مرحله‌ی فریفته شدن به سبب بوستان و بوی شیر گذشته، از سخنان او است: «خداوندا! اگر تو را از خوف دوزخ می‌پرستم در دوزخم بسوز. اگر به امید بهشت می‌پرستم بر من بهشت را حرام گردان و اگر برای تو را می‌پرستم جمال باقی از من دریغ مدار». (طاهری، ۱۳۹۰: ۴۴ و ۴۵)

عارف بانوان خراسان

با در نظر گرفتن زمان و مکان زنانی که نامشان آورده شد، می‌توان جغرافیایی و تاریخی حضور زاهد-عارفه و عارفان زن در چهار سده‌ی نخستین هجری را به روشنی ترسیم کرد. در دوره‌ی نخستین تصوف، بصره و شام مرکز زاهد-عارفان زن بود، اما در دوره‌ای که عرفان پس از رابعه آغاز کرد، خراسان مهد پرورش تصوف و عرفان ایرانی گشت و زنان خراسان و بیش از همه نیشابوریان، پای به این عرصه نهادند. (طاهری، ۱۳۹۰: ۴۷)

خراسان پس از دو سده مقاومت و قیام، گاه در برابر پذیرش دین اسلام و گاه در برابر اقتدار خلفا، از آغاز سده‌ی سوم هجری یکی از مراکز بزرگ تمدن اسلامی گشت و همزمان با همین دوره که آن را عصر «آزادی افکار و عقاید فرق مختلف و عدم تعصب امرا و دوره‌ی کمال تمدن اسلامی در ایران» شمرده‌اند، این سرزمین شاهد حضور زنان در عرصه‌ی تصوف و عرفان بود. (صفا، ۱۳۷۱: ۲۸۱) از زنان بنام این عصر فاطمه نیشابوری است. ایشان از عارفان بزرگ خراسان و هم عصر بایزید بسطامی بود. سلمی او را «زن یگانه‌ی زمانه» خوانده که در ک او از معانی قرآن مایه‌ی شگفتی عارفان بزرگ عصر بوده است. فاطمه از نیشابور به مکه رفته و در آنجا مجاور شده بود و گویا سفری هم به بیت المقدس داشته است. او در شناخت تعالیم عرفانی دانسته و در حق وی گفته است: «در عمرم فقط یک زن و یک مرد دیدم و آن زن فاطمه نیشابوری بود. از هیچ مقام وی را خبر نکردم که آن چیز وی را عیان نبوده». (شیمل، ترجمه مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۴۹)

سلمی در روایتی می‌نویسد که فاطمه نیشابوری برای ذوالنون چیزی فرستاد و او نپذیرفت. و گفت: «پذیرفتن چیزی از زنان مذلت است و نقصان.» فاطمه در پاسخ گفت: «در دنیا هیچ عارفی از آن حقیرتر نیست که سبب در میان ببیند.» در خرده‌گیری این از آرای ذوالنون که با تأکید بر جنسیت زن، حرمت انسانی او را تا آنجا نادیده می‌گرفت که قبول تحفه‌ی او را مذلت و خواری می‌شمرد، این نکته روشن است که فاطمه به اساسی‌ترین اصول تعالیم عرفانی استناد کرده است. پاسخ فاطمه نیشابوری بر این اصل تکیه دارد که در مکتبی که ارزش انسان‌ها به میزان «دریافت» و «شناخت» آنها از حقیقت بستگی دارد، هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه‌ی فراموش کردن «مسبب» از یک سو، و کوچک شمردن انسانی به دلیل جنسیت او از سوی دیگر، نشانه‌ی حقارت ذهن یک عارف باشد. شاید رویارویی با چنین تجربیاتی باعث تحولی در عقاید ذوالنون در مورد این زن شده و او را استاد خود خوانده است. در روایت دیگری آورده‌اند که ذوالنون در بیت‌المقدس فاطمه نیشابوری را ملاقات کرده و از او تقاضای پند و اندرز می‌کرده است و فاطمه او را در ضرورت مجاهده با نفس و صدق در کردار و گفتار اندرز داده است. (طاهری، ۱۳۹۰: ۵۰)

از عارف بانوان دیگر خراسان در این عصر ام‌علی همسر احمد خضرویه است. سهلگی در کتاب النور او را ام‌علی خوانده است، در این کتاب روایتی از دیدار ام‌علی و همسرش احمد خضرویه با بایزید آمده است که نشان می‌دهد این زن از مریدان و شیفتگان بایزید بوده است و بر سر دیدار او مهریه کلان خویش را بخشیده است: ام‌علی از دختران خاندان‌های بزرگ بود. وی مهریه خویش را که ده هزار دینار بود به همسر خویش احمد خضرویه بلخی بخشید، بدان شرط که او را نزد بایزید ببرد. و او ام‌علی را نزد بایزید برد. پس بر بایزید در آمد در برابر او نشست. پرده از رخسار بر گرفته. همسرش احمد بدو گفت: «چیزی شگفت از تو می‌بینم! در برابر بایزید پرده از رخسار بر گرفته‌ای.» ام‌علی گفت: «زیرا که چون در او نگریستم، همه‌ی لذت‌های نفس خویش را گم کردم و هر گاه در تو نظر کنم به لذت‌های نفس خویش باز می‌گردم.» چون برون آمدند، احمد، بایزید را گفت: «مرا وصیتی کن.» گفت: «جوانمردی را از همسر خویش بیاموز.» (سهلگی، ۱۳۸۴: ۱۷۷)

از دیگر زنان به نام این عصر فطیمة همسر حمدون قصار سر سلسله‌ی ملامتی‌هی نیشابور را می‌توان نام برد. سلمی از او با عنوان «کبیرة الحال و عظیمه القدر» نام می‌برد، و از او در اخلاق عرفانی و شناخت نفس سخنانی به جای مانده است. به اعتقاد او انسان‌ها آبادانی قلب خویش را در روی گردانی از دنیا می‌یابند و ویرانی آن را در متوسل شدن به خلق. فطیمة خرد را مایه‌ی هستی انسان می‌دانست و معتقد بود که خردمند کسی است که همنشینی با او قلب را زنده کند. (سلمی، ۱۹۹۳: ۷۷۷)

از دیگر زنان عارفه این عصر در نیشابور ام‌عبدالله همسر عبدالله سجزی از مشایخ فتوت در خراسان است. او بزرگ‌ترین نعمت‌های جهان را همنشینی با عارفان می‌دانست، و معتقد بود که هر که آنان را کوچک بشمارد بهره‌ای از احوال روحانی نبرده است. از سخنان به جا مانده از اوست: زندگی دیدار کسی است که قلب تو را به دیدار خداوند بگشاید و راهنمای تو باشد در روی آوردن به حق و روی گرداندن از جهان و اهل جهان. (سلمی، ۱۹۹۳: ۹۲) عایشه‌ی نیشابوری نیز از زنان صاحب احوال نیشابور است که در طریقت شاگرد پدرش ابوعثمان حیری بود. از دیدگاه عایشه احترام گزاردن به انسان‌ها نشانه‌ی شناختن و محترم داشتن

آفریننده‌ی آن‌هاست. او معتقد بود که «اگر کسی به بنده‌ای اهانت ورزد، سرور او را چنان که باید نشناخته است، و کسی که صانع را دوست بدارد، صنع او را نیز بزرگ و محترم می‌شمارد.» (سلمی، ۱۹۹۳: ۸۵)

ام حسین حمدان نیز از دیگر عارف بانوان نیشابور است که سخنانش نشانه‌های بسیار روشنی از تعالیم ملامتیه دارد. از آنجا که پدرش، احمد بن حمدان، از اصحاب ابو حفص نیشابوری و ابو عثمان حیری، مشایخ بزرگ ملامتیه در خراسان بود می‌توان گفت که اعتقادات ملامتی ام حسین متأثر از تعالیم عرفانی بود که پدرش در حلقه‌ی آنان سیر و سلوک می‌کرد. او معتقد بود که خداوند بهشت را بهای نفس مؤمنان قرار داده است و قلب آنها را تجلی‌گاه نظر خویش ساخته است، پس مؤمن آگاه نبایستی نفس خویش را به اسباب این جهان بفرود شده، و بایستی جهد کند که قلب خود را که جایگاه نظر خداوند است از آنچه موجب نارضایتی اوست دور نگاه دارد. از سخنان اوست در طریقت ملامتیه: صوفی باید فرش خویش را خاک اختیار کند، غذای خویش را گرسنگی. شادی خویش را غم برگزیند، رد [خلق] را قبول خویش بداند، و عزت خویش را ذلت برگزیند. (سلمی، ۱۹۹۳: ۱۱۳)

از دیگر زنان عارفه و صاحب کرامات خراسان در این دوره، آمة الله جبلی بود، که در نوق آباد دامغان می‌زیست صاحب «آیات و فراسات» بود. در طول تاریخ، تذکره نویسان عرفانی گزارشگران کراماتی بوده‌اند که بی‌تردید اعتقاد مریدان در حق مشایخ عرفانی در ساختن و پرداختن آنها تأثیرات بسزایی داشته است. از کرامات او این بود که از قریه‌ی محل سکونت خویش در یک فرسنگی بسطام همسرش عبدالله جبلی را که از اصحاب بایزید بسطامی بود از کردار بایزید خبر می‌داد، و زمانی که بایزید آگاه شد تدبیری اندیشید که با انکار صحت گفته‌های او، این قدرت را بر دیگران پوشیده نگه دارد. چون از دیدگاه برخی از مشایخ، هر کسی قدرت دریافت کرامات صوفیه را ندارد و آشکار کردن آن نزد کسانی که اهل درک و دریافت نیستند، اسرار هویدا کردن است. بایزید همچنین مقام آمة الله جبلی را برتر از همسر او دانسته و در مورد او گفته است: «امید همتی که مرا در عبدالله جبلی بود در همسر او آشکار شد.» (سلمی، ۱۹۹۳: ۹۶)

ملکه حیویه، عایشه دینوری، زیاده طرزیه، فاطمه بنت عمران و عبدوسه نیز از زنان عارفه این عصر در دامغانند. ملکه‌ی حیویه دختری یکی از امرای دامغان و زنی صاحب حال و صاحب کرامت بود. ملکه در سفری که به همراه همسرش حسین بن علی بن حیویه به حج رفته بود با شبلی ملاقات کرد و شبلی خطاب به همسر او گفت: «تو مردی و او زن، ولیکن در مقامات روحانی او از تو برتر است.» (سلمی، ۱۹۹۳: ۱۱۱)

عایشه‌ی دینوری از دیگر زنان عارفه دامغان در سده‌ی چهارم هجری است که در طریقت از شاگردان ابراهیم شیبان قرمیسینی صوفی بزرگ ناحیه‌ی جبال بود و وصایای او را نقل کرده است. فاطمه بنت عمران و عبدوسه نیز از زنان صوفی این عصرند که زندگی خود را وقف خدمت به عارفان کرده بودند. فاطمه بنت عمران را «کبیره الحال و شدیدة الوجد» خوانده‌اند، او از اصحاب ابو عبدالله زاهد بود و ابو محمد موصلی او را رابعه‌ی زمان نامیده است. عبدوسه نیز سی سال از زندگی خود را وقف خدمت به عارفان کرده بود. (سلمی، ۱۹۹۳: ۱۲۲)

از بزرگترین عارفه بانوان این عصر وهیظه ام الفضل است، که در «علم» و «حال» از برجسته‌ترین عارفان زمان خود به شمار می‌رفت. وهیظه پس از ورود به نیشابور با عمرو بن نجید و ابوالقاسم نصر آبادی ملاقات

کرد. در طول زمانی که وهیظه در نیشابور مقیم بود، صوفیان، محدثین و فقهای بزرگی چون ابوسهل محمد بن سلیمان، ابوالقاسم رازی، محمد فرا، عبدالله معلم، و بسیاری دیگر از صوفیان عصر در مجلس درس او حاضر می شدند. وهیظه برای ملاقات ابن خفیف به شیراز سفر کرد، در آنجا ماندگار شد، و در همان جا در گذشت. از او در معنی عرفان سخنانی به جای مانده است که نشانه‌ی شناخت عمیق او از این مکتب است. عرفان را روی گردانی از اسباب این جهان و قطع دل بستگی از آن تعریف کرده است و در مفهوم محبت، با استناد به حدیث (محبت انسان را در برابر غیر کور و کر می سازد) گفته است: حقیقت محبت آن است که عاشق، زبان گفتار بر همه کس بر بندد مگر بر معشوق، و گوش شنیدن از همه سخن‌ها بر بندد مگر از سخن او. (طاهری، ۱۳۹۰: ۶۰)

نتیجه گیری

روش عبادت زنان عارفه در دو سده‌ی نخستین هجری، نشان می دهد که از دیدگاه آنان انسان با تباهی دل و روح زاده می شود و تنها راه زدودن این تباهی صیقل زدن آن با محرومیت و سختی و گریستن است، و به همین دلیل تعالیم آنان بر محور ریاضت‌ها دشوار می گردد. نکته‌ی روشن در معرفی زنان عابد بصره در دو سده‌ی نخستین هجری بیشتر عناوین «روای حدیث» و «متعبد» است که نشانه‌ی آن است که علم آنان منحصر به قرانت قرآن و حدیث بوده است، چرا که هنوز بساط علم تفسیر و علوم دیگر اسلامی چندان گسترده نشده بود و مکتب عرفان هم هنوز شکل نگرفته بود. نکته‌ی قابل توجه دیگر این است که با آن که اصول تعالیم زاهد- عارفان زن در این دوره بر عبادت، ریاضت، گریستن، و ترس ناشی از عقوبت‌های آن جهانی استوار بود، تزکیه‌ی نفس و عبادت را مقدمه‌ای بر شناخت، یافتن آرامش، و دوستی حق به شمار می آوردند. در حقیقت همین انعطاف به سوی «محبت» در رابطه‌ی خالق و مخلوق، نقطه‌ی آغاز گرایش به زمینه‌های عارفانه در تعالیم این زاهد متعبد گشت. اما با در نظر گرفتن موقعیت زنان عارفه خراسان که دوران پا گرفتن عرفان ایرانی در خراسان، که آرای عارفان نخستین رنگ و جلای خاصی از اندیشه‌های ملامت و تعالیم فتوت گرفت، ظرفیت بیشتری برای پذیرش زنان داشته است. حضور زنان عارفه چون فاطمه نیشابوری، عایشه نیشابوری، وهیظه وام علی بود، که از طریقت خویش، شناخت و تزکیه‌ی نفس، حقیقت معرفت، و رابطه‌ی خالق و مخلوق سخن می گفتند و در حلقه‌های عرفانی عصر خویش جایگاهی بلند داشتند، و حکمت و تفکر را میراث سکوت می دانستند و از چارچوب «متعبدات» به در آمده بودند، و معتقد بودند که تفاوت عارف و زاهد، تفاوت حی و میت است. مقام روحانی این زنان به آن‌ها ارزشی و رای جنسیتشان می داده است که می توانسته‌اند برخی از قوانین نوشته و نانوشته‌ی شرعی و عرفی حضور زن در جامعه و همچنین تابوهای ذهنی جامعه در مورد زنان را بشکنند و سفر کنند، در مجلس عرفانی مردان حاضر شوند و با آنان مرادده و بحث داشته باشند، تدریس کنند و از تجربیات روحانی و دریافته‌های خود سخن بگویند.

منابع

- قرآن کریم.
- افراسیاب پور، علی اکبر. (۱۳۸۹). زناشویی در عرفان عارفان بزرگ در زندگی مشترک خانوادگی تهران، انتشارات زرین و سیمین.
- بدوی، عبدالرحمن. (۱۳۶۷). شهید عشق الاهی رابعه عدویه، ترجمه محمد تحریرچی، تهران، انتشارات مولی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سلمی، ابو عبدالرحمن. (۱۹۹۳). النسوة المتعبدات الصوفیات، تحقیق الدكتور محمود محمد الطناحی، قاهره.
- سهلگی، محمدبن علی. (۱۳۸۴). دفتر روشنایی (از میراث عرفانی بایزید بسطامی) به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
- شیمیل، آنماری. زن در عرفان و تصوف اسلامی، ترجمه فریده مهدوی دامغانی. (۱۳۸۱). تهران، انتشارات نشر تیر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس.
- طاهری، زهرا. (۱۳۹۰). حضور پیدا و پنهان زن در متون صوفیه، تهران، انتشارات ثالث.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). ترجمه رساله‌ی قشیری، ترجمه ابوعلی بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- موسوی بجنودی. (۱۳۸۷). دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، انتشارات مرکز.
- نیکلسون، رینولد. تصوف اسلامی در رابطه انسان و خدا، مترجم شفیعی کدکنی. (۱۳۸۴). تهران، انتشارات سخن.